



عباس بنشاسته
روزنامه‌نگار

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با اصغر طاهرزاده پیرامون شهادت و تشییع حاج قاسم

پیش‌بینی ناپذیری ملت ایران به خاطر افاقی است که انقلاب نشان داده

رهبان انقلاب سال گذشته با تاکید بر شناخت ابعاد مادی و معنوی پدیده تشییع شهید سلیمانی، این سوال را مطرح کردند که ۴۱ سال پس از پیروزی انقلاب، کدام عامل و دست قدرتی جز دست قدرت الهی قادر به خلق این معجزه و به میدان آوردن عاشقانه چنین جمعیت بی‌ظنیری است؟ ایشان افراد متکی به تحلیل‌های مادی را ناتوان از مشاهده دست قدرت خداوند در حوادث خواندند و گفتند: «این تشییع عظیم و این حرکت الهی ملت، نشان‌دهنده باطن و معنویات تحسین‌برانگیز مردم و نشانه این واقعیت است که اراده الهی بر پیروزی ملت ایران تعلق گرفته است.» پس از گذشت یک‌سال از شهادت حاج قاسم، همچنان پرسش‌هایی در تحلیل حضور میلیونی مردم در تشییع آن شهید بزرگوار مطرح است. سوالاتی از این دست که چرا اغلب، واکنش مردم به حوادث تاریخی انقلاب، قابل پیش‌بینی نبوده است؟ اساساً چنین بدرقه عظیمی چطور رقم خورد و تبعات و نتایج آن در داخل و خارج کشور چه بود؟ این تشییع به‌عنوان یک حادثه عظیم در تاریخ انقلاب اسلامی، باید بیشتر مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد. در گفت‌وگو با استاد اصغر طاهرزاده به بازخوانی حضور میلیونی مردم در تشییع سردار سلیمانی پرداخته‌ایم که متن آن را از نظر می‌گذرانید.

آنچه متعاقب شهادت سردار سلیمانی اتفاق افتاد دو سوال برانگیخت: اول اینکه چرا چنین بدرقه‌ای با اوصافی که مشهور و مسلم است- از ایشان صورت گرفت؟ و دوم اینکه تبعات و نتایج این تشییع در داخل و خارج چه می‌تواند بود؟ پاسخ شما به این دو پرسش چیست؟

مردم به‌خوبی احساس کردند حاج‌قاسم روح نهفته آنها بود که به‌ظهور آمده بود و عملاً خود را به نحوی در حاج قاسم سلیمانی یافتند. با رویه‌رو شدن با شهادت او، نوعی فرارگرفتن در «بودن تاریخی خود» را حس کردند. بودنی که در عین آن که هست، از نشان‌دادن بیشتر خود مضایقه می‌کند، زیرا قوه حوالت تاریخی ماست، نه نوعی از دانایی که بتوانیم آن را «بدانیم»؛ قوه «نبأ عظیم انقلاب اسلامی» بود. افقی در مقابل ما گشوده شد که از ما بیگانه نبود. انوار نهفته‌ای که بر قلب حضرت روح‌الله اشراق شد و رهبر معظم انقلاب ذیل آن اشراق قرار گرفتند، شخصیت برجسته حاج‌قاسم در ارتباط با آن عارف واصل و آن تابع صادق، به‌ظهور آمد تا همه متوجه شوند نسبت به آن رازی که بر قلب آن عارف واصل اشراق شد، بیگانه نیستند.

مواجهه مردم با آن شهید نشان داد که حاج‌قاسم را نمود رازی از شخصیت خود یافتند، زیرا او صورت نازل شده و ملموس حقیقتی بود که بر قلب حضرت روح‌الله اشراق شد تا انسان‌ها معنای حضور تاریخی حق‌الیقینی خود را درک کنند و متوجه شوند چگونه اراده خداوند تمام وجود آنها را در برگرفته و حاج‌قاسم متذکر چنین حضوری بود که حضور همه ما در آغوش اراده خداوندی است که بنا بر نفی استکبار دارد. موجب حضور هرچه بیشتر راهی شد که انقلاب اسلامی مقابل ملت‌ها گشود. خداوند، مطابق ظرفیت انسان‌ها در تاریخی که هستند، به‌صورت اسماء حسناش در تجلی است تا انسان‌ها را آماده کند، نسبتی بین خود و پروردگار خود برقرار کنند. این است معنای زمان‌شناسی واقعی که حاج‌قاسم به خوبی تشخیص داد و ملت‌ها را از این موضوع آگاه کرد در آن حد که در اقصی‌نقاط جهان جلسات تجلیل از او به‌پا کردند.

اثرات شهادت حاج قاسم و به‌تبع آن تشییع بی‌ظنیری که صورت گرفت، بر ما چیست؟
وقتی آن شهید بزرگوار یعنی حاج‌قاسم سلیمانی می‌گوید: «رزمنده‌ها! یادگاران جنگ! یکی از شئون عاقبت به‌خیری، نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب است، والله‌والله‌والله که مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری این است. والله‌والله‌والله که مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری رابطه قلبی و

دلّی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سُکان انقلاب را به‌دست دارد. در قیامت خواهیم دید مهم‌ترین محور محاسبه، این است.» جمله فوق‌خبر از آن می‌دهد که اگر به‌بنیاد خود به‌عنوان اصل هستی‌مان -که همان هویت تشییع‌مان است- گوش فرا دهیم، می‌بایم آنچه ما را تکان می‌دهد و به‌سمت‌وسویی می‌برد، همان راهی است که باید طی کنیم و همه‌چیز ما به آن راه بستگی دارد. کافی است آن راه را بیابیم و در آن باقی بمانیم. آیا آن راه در این تاریخ، انقلاب اسلامی و رابطه قلبی و دلّی و حقیقی با نائب امام یعنی رهبر انقلاب نیست؟ که به‌گفته سید شهادی مقاومت، شهید حاج‌قاسم سلیمانی، راه نجات ما در دنیا و آخرت است؟

کافی است ما بنیاد و هستی خود را با اهنگی غیر از آنچه با باورهای خود روبه‌رو هستیم، بخوانیم. یعنی بر آنچه بر جان‌مان اشراق شده، توجه کنیم. در این حالت به تفاوت آنچه ما را در بر گرفته و ما خود را در آن احساس می‌کنیم، با آنچه بیرون ما و در برابر ماست، پی خواهیم برد. در این صورت است که در جهان بودنی خود، هستی خود را در بودن در تاریخی احساس می‌کنیم که با انقلاب اسلامی ظهور کرده و در بستر این تاریخ همگی ما قاسم سلیمانی‌بودن خود را احساس می‌کنیم، گویا او در این تاریخ، خود ماست که با ظهوری برتر آشکار شده است.

قرارگرفتن در بودن تاریخی خود، همان حسی است که نسبت به سید شهادی مقاومت در خود احساس کردیم. بودنی که در عین آن که هست، از نشان‌دادن بیشتر خود مضایقه می‌کند، زیرا قوه حوالت تاریخی ماست، نه نوعی از دانایی که بتوانیم آن را بدانیم؛ قوه «نبأ عظیم» است. این همان بحث اصالت وجودی است که حکمت متعالیه تحت عنوان «شدت و ضعف ذاتی وجود» به متفکران جهان عرضه کرده است. افقی را در مقابل ما می‌گشاید که از آن بیگانه نیستیم. تا زمانی که جهشی به سوی هستی خود انجام نداده‌ایم نمی‌توانیم تقدیر هستی خود را احساس کنیم و سخن هستی خود را بشنویم. آن‌طور که با یاد حاج‌قاسم در درون ما در-در آن حالت به صدا درآمد، آن حالت چیزی جز سخن هستی ما نبود، هرچند در همان حالت هم باز هستی، ذات خود را از ما دریغ می‌دارد تا راه ادامه یابد و ندای «کلاً سلعلمون» همچنان به گوش برسد.

در درک هستی خود و احساس تاریخی‌ای که برای ما تقدیر شده، آن‌چنان نیست که اندیشیدن به آن کافی باشد، بلکه چیزی است که طی فرآیندی خود را نشان می‌دهد؛ فرآیندی که با پیروزی انقلاب به‌ظهور آمد و همچنان پیش‌آمد تا دفاع مقدس و باز همچنان در مراحل مختلف خود را نشان داد مثل دفاع از حریم

اهل‌البیت و در آینده وجود حاج‌قاسم که با ظهوری خاص با ما به‌گفت‌وگو آمد؛ تا بیشتر از پیش هستی خود را در فرآیندی تاریخی احساس کنیم و باز از خود بیرسیم ما در هستی خود، چگونه «بودنی» داریم؟ چگونه باید در این زمانه به بیگرانگی خود فکر کنیم؟ به «یوم‌الفضل» که از ابتدا میقات ما بوده است و با به‌بلوغ آمدن خود به آن می‌رسیم؟ «إِنَّ یَوْمَ الْفُضْلِ کَانَ مِیقَاتاً» (نبا/۱۷)

اگر حقیقتاً متوجه شدیم که هستی خود را از طریق یک فرآیند به ما نشان می‌دهد، آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که هستی و حوالت تاریخی ما در هر کدام از مراحل خود، معنای متفاوتی از ما را به ما نشان می‌دهد؟ و حضور تاریخ انقلاب اسلامی در شخصیت حاج‌قاسم، مرحله‌ای از حوالت تاریخی ما در انقلاب اسلامی بود که در او به‌ظهور آمد تا ما به خود آییم که چه کسی هستیم؟ به‌معنای: «الْعَالَمُ بَرْمَانَه لَا یَهْجُمُ عَلَیْهِ الْوَالِیْس» یا «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ یَكُونَ عَاقِلاً بَرْمَانَه مَقْبِلاً عَلَی سَئِئِهِ حَافِظاً لِلنَّسَانِه»

اگر مشخص شود طی یک فرآیند ما چیزهایی را پشت‌سر می‌گذاریم و چیزهایی را که مربوط به اهداف ماست به‌خود نزدیک می‌کنیم، باز باید بدانیم بعضاً عهد قدیم به‌ظهور می‌آید و آن روحیه قلبی که اهدافی را از خود کرده، نمی‌گذارد به‌راحتی آن عهد جدید انتخاب شود. ولی اگر متوجه باشیم در دل همین قبض و بسط‌ها یک اراده متعالی، همچون حرکتی زیر پوست تاریخ، دارد جلو می‌آید؛ می‌فهمیم تاریخ خود را چگونه ارزیابی کنیم

در عصری که همه از تغییر ارزش‌ها و جابه‌جایی گروه‌های مرجع و عرفی‌شدن مردم و جوانان می‌گفتند و می‌گویند، ما شاهد پدیده‌ای مانند تشییع حاج‌قاسم هستیم که پیش‌بینی ناپذیر بود آخر حاج‌قاسم سمبل تغییر ارزش‌ها یا عرفی‌شدن نبود و نیست. این پیش‌بینی ناپذیر بودن جامعه ایران را چطور می‌توان تحلیل کرد؟

آری! به اندازه‌ای که ما چشم بر افق آینده تاریخ انقلاب اسلامی بگشاییم عطایای الهی در این رابطه به‌سراغ ما می‌آید تا هرکدام سیلی سختی شویم خود را در فرآیندی تاریخی خود را در هر کدام سببیم ما در هستی خود، چگونه «بودنی» داریم؟ چگونه باید در این زمانه به بیگرانگی خود فکر کنیم؟ به «یوم‌الفضل» که از ابتدا میقات ما بوده است و با به‌بلوغ آمدن خود به آن می‌رسیم؟ «إِنَّ یَوْمَ الْفُضْلِ کَانَ مِیقَاتاً» (نبا/۱۷)

اگر حقیقتاً متوجه شدیم که هستی خود را از طریق یک فرآیند به ما نشان می‌دهد، آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که هستی و حوالت تاریخی ما در هر کدام از مراحل خود، معنای متفاوتی از ما را به ما نشان می‌دهد؟ و حضور تاریخ انقلاب اسلامی در شخصیت حاج‌قاسم، مرحله‌ای از حوالت تاریخی ما در انقلاب اسلامی بود که در او به‌ظهور آمد تا ما به خود آییم که چه کسی هستیم؟ به‌معنای: «الْعَالَمُ بَرْمَانَه لَا یَهْجُمُ عَلَیْهِ الْوَالِیْس» یا «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ یَكُونَ عَاقِلاً بَرْمَانَه مَقْبِلاً عَلَی سَئِئِهِ حَافِظاً لِلنَّسَانِه»

هر تمدنی که بخواهد در تاریخی وارد شود حضور آن به‌صورت فرآیندی است و نه دفعی و ناگهانی. درواقع اگر تمدنی بخواهد جای تمدنی بنشیند، مرحله‌ای طی می‌شود تا عادات گذشته به‌مسرور به حاشیه رود و هویت جدید به‌مرور جایگزین شود و در این مسیر حرکات مردم بدون قبض و بسط نیست. خود غربی‌ها می‌گویند ۲۰۰ سال طول کشید تا ما توانستیم از قرون وسطا به حیات مدرن دست بیابیم. اگر مشخص شود طی یک فرآیند ما چیزهایی را پشت‌سر می‌گذاریم و چیزهایی را که مربوط به اهداف ماست به‌خود نزدیک می‌کنیم، باز باید بدانیم بعضاً عهد قدیم به‌ظهور می‌آید و آن روحیه قلبی که اهدافی را از خود کرده، نمی‌گذارد به‌راحتی آن عهد جدید انتخاب شود. ولی اگر متوجه باشیم در دل همین قبض و بسط‌ها یک اراده متعالی، همچون حرکتی زیر پوست تاریخ، دارد جلو می‌آید؛ می‌فهمیم تاریخ خود را چگونه ارزیابی کنیم. و در همین رابطه اصل نظام توحیدی انقلاب اسلامی است که طی فرآیندی حتماً جبهه استکبار را از صحنه تاریخ خارج می‌کند.

جامعه ایران در همین سال‌های اخیر، در یکی، دو صحنه دیگر هم نشانه‌هایی از این دست از خود بروز داد که کمتر مورد بحث علمی واقع شد؛ تشییع شهدای غواص و تشییع شهید حججی را یادمان هست؛ با چه شکوه و عظمتی برپا شد و تقریباً هیچ توجیحی از سوی مدعیان علوم اجتماعی به آنها نشد، جامعه علمی ما در مورد ده‌ها پدیده حاشیه‌ای مقاله می‌نویسند و بحث می‌کنند اما پدیده‌های مهمی از قبیل حج، اربعین و... مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. تحلیل‌هایی که در مرگ مرحوم پاشایی صورت گرفت را با سکوتی که در تحلیل پدیده حاج‌قاسم میان دانشگاهیان ما صورت گرفته مقایسه کنید. اگر هم در این موارد صحبت کنند پارامترهایی را نادیده می‌گیرند، بفرمایید آن پارامترهایی که در برخی برداشت‌ها نوعاً نادیده گرفته می‌شود چیست و چقدر در این واقعه و مواجهه مردم با آن تأثیرگذار بوده است؟
متأسفانه ما هنوز آن‌طور که شایسته است با عقل قدسی مسائل را تجزیه و تحلیل نمی‌کنیم. آری! اگر قلب ایمانی داریم و جایگاه حاج‌قاسم‌ها را در آن احساس می‌کنیم، عقل متأثر از غرب، عاملی می‌شود که بعضاً تحت‌تأثیر ملاک‌های جهان غرب، پدیده‌ها

را ارزیابی کنیم و اینجاست که وظیفه نرم‌افزاری و فرهنگی ما دوچندان می‌شود تا آرام‌آرام ملاک‌های اصیل خرد قومی خود را جایگزین ملاک‌های غرب‌زدگی خود بنماییم.

مواجهه مستقیم ما با آمریکا در تاریخ معاصرمان در جریان دولت مصدق و پس از انقلاب در دهه ۶۰ در تجربه‌هایی مثل حمله به طبس و جنگ نفتکش‌ها و سرنگونی هواپیمای مسافربری خلاصه می‌شد. این تجربه تاریخی به‌لحاظ نسلی امتداد پیدا نکرده بود و شاید به سبب همین شکاف هم سیاست‌هایی مثل مذاکره با آمریکا توانست بدنه اجتماعی را جذب کند. اما الان رئیس‌جمهور آمریکا مستقیماً دستور ترور کسی را داد که یکی از سه شخصیت محبوب میان ایرانی‌ها محسوب می‌شد. تحلیل شما در خصوص عینی شدن این تجربه‌های تاریخی و بازتولید آن برای نسل جدید چیست؟

غرب، از تعادل خارج شده است و عملاً توان ادامه حیات خود را براساس پیش‌فرض‌ها و بنیان‌هایی که برای خود تعریف کرده است، ندارد و در همین رابطه ملاحظه می‌کنید تضادهای درونی کشور آمریکا بیش از پیش به‌ظهور آمده است و این همچنان که هگل می‌گوید در ذات جهان مدرن نهفته است و همین امر منجر می‌شود تا با هرچه بیشتر به‌ظهور آمدن بحران جهان غرب و به‌خصوص آمریکا، نسل جدید از رویکرد مثبت نسبت به زیست غربی تجدیدنظر کند.

به‌طور کلی شهادت حاج‌قاسم را در سیر روند انقلاب اسلامی چگونه تحلیل می‌کنند و این شهادت در این روند چه جایگاهی دارد؟

تا زمانی که جهشی به سوی هستی خود انجام نداده‌ایم، نمی‌توانیم تقدیر هستی خود را احساس کنیم و سخن هستی خود را بشنویم. آن‌طور که با یاد حاج‌قاسم در درون ما آن حالت به صدا درآمد، آن حالت چیزی جز سخن هستی ما نبود، هرچند در همان حالت هم باز هستی، ذات خود را از ما دریغ می‌دارد تا راه ادامه یابد و ندای «کلاً سلعلمون» همچنان به گوش برسد و آگاه شویم همه ما قاسم سلیمانی بودیم و این آن چیزی است که با شهادت حاج‌قاسم در سیر انقلاب اسلامی به‌ظهور آمد و آرام‌آرام خود را بیش از پیش نشان خواهد داد. حقیقت؛ منشأ شورمندی است و حقیقتاً شورمندی در قالب نظر به حقیقت بروز می‌کند و چون شورمندی در شخصیت انسان‌ها به‌ظهور آید، به‌صورت ایثار و فداکاری و شهادت خود را می‌نمایاند. ایمان، شأنی از حقیقت است و کسی که به‌راستی نظر به حقیقت دارد و در انس با آن زندگی می‌کند، به‌راحتی حاضر است به‌خاطر هرچه بیشتر در آغوش حقیقت جای بگیرد، از همه‌چیز و حتی از خود بگذرد و دست‌شستن از زندگی، تنها از عهده کسی برمی‌آید که در راستای ایمان به امری والا به شورمندی رسیده باشد. مومن در لحظه شورمندی اتحاد وجود خویش با حضرت معبود را تجربه می‌کند؛ چیزی که شهید حاج‌قاسم سلیمانی در نظر به امر والا انقلاب اسلامی بدان دست یافت. و لذا شورمندی را تا انتهای آن که همان رسیدن به شهادت است در خود به‌فعلیت رساند و این درست برعکس آن نوع شورمندی است که اهل ثروت و شهرت به دنبال آنند تا یکنواختی زندگی را در تاریخی که یکنواختی، ریشه انسان را خواهد خشکاند؛ به‌دنبال آن هستند. حاج‌قاسم به خوبی فهمید اگر بعد از دفاع مقدس در شورمندی ایمان خود، خود را ادامه ندهد و انقلاب اسلامی را مأوا و بستر آن شورمندی نکند، هرچا که باشد با هر درجه و عنوانی، ازدهای یکنواختی این دوران او را خواهد بلعید. و این عجیب‌ترین قدمی است که تنها با حاج‌قاسم‌ها به‌ظهور می‌آید. آیا ما در بنیاد خود چنین حاج‌قاسمی را نهفته نداریم؟

